



سكانس گل‌های کاغذی

پیرپائولو پازولینی
برگردان مهدی فتوحی

چ

تصویر: پازولینی پشت دوربین، هنگام کارگردانی انجیل به روایت متی، ۱۹۶۴



fold-era.com

سكانس گل‌های کاغذی

پیرپائولو پازولینی

برگردان مهدی فتوحی



ریچتو: کبریت دارید؟ می‌شه لطفاً؟

کارگر: چرا نشه؟ بفرما.

ریچتو: ممنون. این سوراخ‌ها به چه دردی می‌خورن؟

کارگر: برای گذران زندگی.

ریچتو: چه خوشبوئین!

عابر: باید نامزد رو ببینم.

ریچتو: آهان. پس به خاطر اینه... خوب کاری می‌کنین. پس گل کو؟

عابر: اِه... اون برام می‌یاره.

ریچتو: به این پیری باز هم کار می‌کنین؟

کارگر دوم: پس چی؟ واسه خوردن پیام خونه‌ی تو؟

ریچتو: بابابزرگ اتفاقاً یک دل‌ضعفه‌ای هم دارم که نگو.

کارگر دوم: هی! انگار همین دیروز بود که مثل تو بودم.

خدا: ریچتو! ریچتو! گوش فرا ده. می‌شنوی؟ می‌شنوی؟ بشنو ریچتو! خداست که با تو سخن می‌گوید. خدا. خدا. هنوز درنیافته‌ای ریچتو؟! خدا با تو سخن

می‌گوید. آیا به من گوش فرامی‌دهی؟

ریچتو: نه.

خدا: با اینهمه خدا با تو بی‌پرده سخن می‌گوید. اشاره‌ای کن. اشاره‌ای تنها و من درخواهم یافت که بر آن شده‌ای تا گوش به من بسپاری. نمی‌شنوی؟

ناشنوایی؟ گوش شنیدنم را نداری؟

ریچتو (با خود زمزمه می‌کند): هی! منو سوار کن.

راننده: یالاً مراقب باش. سوار شو.

ریچتو: داری کار می‌کنی؟

راننده: ای دیگه. نوبت کاره.

ریچتو: هاه. نمی‌دونم. سر در نمی‌یارم از این چیزها.

راننده: تو حق داری. ولی من زن و بچه دارم. بچه‌م تازه سه ماهه به دنیا اومده. متوجهی؟

خدا: من خود با تو سخن می‌گویم. ریچتو! حتا اگر نخواهی نشانه‌ای از خویش به من بنمایانی.

ریچتو: بچه که شیر مادرشو می‌خوره.

راننده: آره. ولی نوبه‌ی همون کاره.

ریچتو: لعنت! ولی من بی‌کارم. لعنت.

راننده: قشنگی کار احساس رضایتشه.

ریچتو: آره؟

راننده: وقتی ساعت پنج و پنج دقیقه دست از کار می‌کشی دیگه قشنگ‌تر از این پیدا نمی‌شه.

ریچتو: ولی من اگه بودم ساعت هشت کارم رو تعطیل می‌کردم.

ریچتو (ترانه‌ای زمزمه می‌کند) [رو می‌کند به یک دختر - در فیلم از او پوسه‌ای می‌خواهد - مترجم] DONNE MOI, DONNE MOI. من بوس بدهم. من بوس بدهم. من بوس بدهم؛ خوش اومد؟

(در طول این پایین آمدن ریچتو از خیابان ناتزیوناله، روی پرده به صورت دبل اکسپوزر [تصویر روی تصویر] تصاویر خشنی از اخبار و تاریخ معاصر پدیدار می‌شوند.)

خدا: آنک آنچه من از تو می‌خواهم. من از تو میوه‌هایت را می‌خواهم. میوه‌های نورانه‌ات را. چيستند این میوه‌ها؟ میوه‌های دانستن و خواستن تو. چه می‌دانی؟ ریچتو! چه می‌خواهی؟ ریچتو!

ریچتو: هی. روز به خیر. آقای جاروکش!

سپور: هی ریچتو!

ریچتو! بهم گفته بودن دارین می‌میرین. راسته؟

سپور: امان از این بچه‌ها! خب. هنوز باید خیلی جاها رو جارو بزنم. تموم خیابون ناتزیوناله رو باید جارو بزنم.

خدا: آری درست است. تو معصومی و آن‌که بی‌گناه است نمی‌داند و آن‌که نمی‌داند نمی‌خواهد. ولی من که خدای توام به تو فرمان می‌دهم بدانی و بخواهی. ریچتو (یک ترانه‌ی آمریکایی را زمزمه می‌کند.)

خدا: تناقض‌آمیز است آری، می‌دانم و شاید هم لاینحل. زیرا اگر تو معصوم باشی نمی‌توانی این‌گونه نباشی. اگر بی‌گناهی نمی‌توانی آگاهی و اراده نداشته باشی. اما با من بگو که پسر، مسیح، با چه کس سخن می‌گفت؟ مگر نه با بی‌گناهان؟ و چرا؟ که بداند؛ و تو نیز چون انجیرین خواهی گفت: زود است. هنوز فروردین است؛ که میوه‌هایت را نتوانی داد و آنها را در شهریور خواهی بخشید. ولی این فروردین و شهریور گفتن‌ها بهر من، بهر خدا، چيستند جز واژگانی پوچ؟ وقتی ایمان می‌تواند کوه‌ها را جابه‌جا کند دیگر تو خود بیندار چه اهمیتی دارد فروردین باشد یا شهریور؟ بشنو ریچتو! بشنو. تنها اشاره‌ی سری از جانب تو، تنها یک نگاه تو به آسمان برای من کفایت می‌کند. به من گوش فرا ده، اگر نمی‌خواهی جان خویش را از کف دهی. بی‌گناهی یک گناه است. بی‌گناهی یک گناه است. درمی‌یابی؟ و بی‌گناهان محکومند. زیرا حق ندارند بی‌گناه باشند. من نمی‌توانم آن‌که را با نگاهی خوشبخت از معصومیت از میان بی‌عدالتی‌ها و جنگ‌ها و وحشت و خون درمی‌گذرد بیامرزیم. مانند تو میلیون‌ها بی‌گناه در تمام جهان هستند که می‌خواهند حتا از تاریخ ناپدید شوند تا مبادا معصومیت خود را از کف دهند و من باید آنها را بمیرانم. حتا اگر بدانم کار دیگری نمی‌تواند بکنند. من باید نفرین‌شان کنم. به مانند انجیرین؛ و بمیرانم‌شان. بمیرانم‌شان. بمیرانم‌شان.

ریچتو: چی؟

(به زمین می‌افتد. مرده است.)



پی‌نوئیس پارسی‌گردان:

از انجیل متی:

در صبح هنگامی که عیسی به شهر بازمی‌گشت، گرسنه شد. در راه درخت انجیری دید و به طرف آن رفت، ولی جز برگ چیزی بر آن نیافت. پس به آن گفت:

از این پس تا به ابد هیچ میوه‌ای بر تو نروید.

درخت فوراً خشک شد.

شاگردان که این را دیدند تعجب کردند و گفتند: چطور درخت به این زودی خشک شد؟

عیسی پاسخ داد:

یقین بدانید اگر ایمان داشته باشید و شک نکنید، نه تنها آنچه را با درخت انجیر شد انجام خواهید داد، بلکه اگر به این کوه بگویید "برخیز و در دریا افکنده شو" چنین خواهد شد و هر آنچه در دعا با ایمان بخواهید خواهید یافت.



(نا)بازیگر نقش مسیح در پهنه‌ی صحرا زیر نور طبیعی، در انجیل به روایت متی (پازولینی، ۱۹۶۴)

• •



fold-era.com